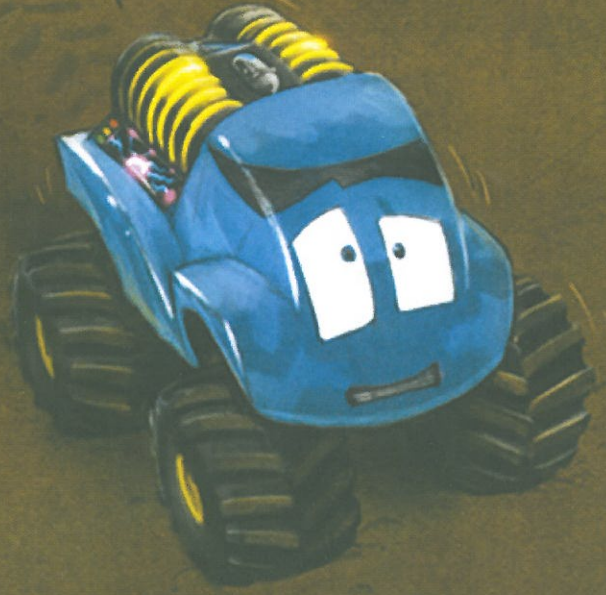


کسی اینجا نیست
به من کمک کنه؟



هر آخر هفته، چهار ستاره‌ی مسابقات محلی تخریب، برای شروع
نمایش در زمین مسابقه جمع می‌شدند.

منم اینجا هستم



کوشا هم طرفدارانی داشت: چهار برادر بزرگ‌تر و بهترین دوستش مل مکانیک.



دوستان
خجالت‌م‌ندین
لطفاً!



هیچ‌کس نمی‌دانست که در طول تمرین، کوشا ستاره‌ی نمایش بود.





من یاد گرفتم چطوری سیم
نگه دارنده رو صاف نگه دارم که
وقت چرخیدن، سرعتم کم نشه.

من یاد گرفتم که چطوری
به فنرهای فشار بیارم
بهتر بپریم.



من یاد گرفتم که با پشتم
به ماشین‌ها ضربه بزنم.



وقتی برادرها تمرین می‌کردند، کوشا دو برابر و سخت‌تر از بقیه تمرین می‌کرد و هیچ‌وقت آن را رها نمی‌کرد، مهم هم نبود چقدر احساس خستگی می‌کند، یا چقدر آسیب دیده یا ناامید شده است.

اگه هم‌زمان هر سه
حالت رو داشتم چی؟



کوشا به قلچماق، فشفشه، زرنگ‌خان و بی‌کله انگیزه می‌داد که سخت‌تر کار کنند و مهارت‌هایشان را تقویت کنند.

من یاد گرفتم
که چطوری راکت
خودم رو بچرخونم
تا سرعتم بیشتر
بشه!

